

بقلم: آقای قویم الدوله**فریدالدین عطار**

- ۸ -

پیش گفتیم که عارف واصل شیخ فریدالدین ابو حامد محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، که صحبت بسیاری از اولیاء و اقطاب و مشایخ و مردان راه ادراک کرده بود، چون مجدالدین ابوسعید مشرف بن المؤید بغداد کی را دید بر حالش تغییری راه یافت و از شوق رسیدن به آشنا از خود بیگانه گشت، و در خانقاه او چند چله بر آورد. شیخ مجدالدین پیری متعبد و شبخیز و اهل زهد و پرهیز و دارای علوم صوری و مراتب ذوقی و کشف و شهود بود. لکن از آنجا که چراغ پیش آفتاب پر توی ندارد و مناره بلند در دامن کوه الوند پست می نماید، با بودن شیخ الشیوخ نجم الدین احمد بن عمر در خوارزم آن شهرت جهانی که در خور مقامات معنوی اش بود نیافت. آورده اند که روزی شیخ مجدالدین با یاران از روی خود بینی گفت: مایبضه مرغابی بودیم، زیر بال ما کیان پر بر آوردیم، ما کیان همچنان بر ساحل ماند و ما بدریا اندر شدیم!

شیخ الشیوخ نجم الدین چون این بشنید، از آنجا که یکی از ارکان تعلیمات عرفانی کشتن حس خود بینی است، متغیر گشت و گفت: در دریا خواهد مرد. میدانید که ایرانیان رود پهناور جیحون را «آموردریا» می نامیدند. حقائق اشیاء و خفایای امور بزر مردان خدا مکشوف است، زیرا که آئینه دل ایشان از معرفت نور و صفائی دارد.

این رباعی از شیخ مجدالدین بغداد کی است:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند

يك قطره فروچکید نامش دل شد

در سال ۶۰۶ هجری قمری سلطان قطب الدین محمد تکش خوارزمشاه بسعایت چندتن از زاهدان ریائی که در مادرش ترکان خاتون نفوذی داشتند فرمان داد شیخ مجدالدین را در رود جیحون افکنده هلاک کردند .

ملکه مادر برپسر خود تسلط داشت ، در تدبیر ملک وشؤون دولت مداخلات ناصواب میکرد .

زنان خردشان بسیار کوتاه است ، بلی

بخاصه کایشان را قامتی بداد بلند

چون ابوالجناح شیخ نجم الدین کبری از شهادت مجد الدین آگهی یافت سخت ملول گردید و دیده پر آب کرد ، اصحاب دلتنگ شده بسیار گریستند . شیخ فرید الدین محمد عطار ، پس از دو هفته که این خبر بمشاور رسید ، چندان گریست که در همه عمر نگریسته بود .

شیخ عطار آن روز روزه داشت ، شب را بآب افطار کرد و بیاران گفت : کار خوارزمشاه تمام شد .

امیرخواند محمد بن خاوند شاه بلخی در جلد پنجم روضة الصفا می نویسد : « شبی سلطان قطب الدین محمد تکش در غلو سکر بکشتن شیخ مجد الدین بغداد کی فرمان داد ، بامداد که هشیار گشت پشیمان شد ، طبقی پر « فلوری » و جواهر نفیس بختاقه شیخ نجم الدین کبری فرستاد و پیام داد : که درویشان این محقر را سفره کنند و از سر جریمه بی که بی اختیار واقع شده است در گذرند .

شیخ الشیوخ خراسان در پاسخ بفرستاده خوارزمشاه گفت : خونبهای مجد - الدین زرو گوهر نیست ، سرسلطان محمد و سرمن و سرچندین هزار خلائق دیگرست .

كان ذلك في الكتاب مسطوراً ،

آبگینه است خاطر درویش

چون درست است پر بها گهرست

چو شکستیش بر حذر می باش

که ازو ذره ذره نیشترست

شیخ نجم‌الدین که اصحاب را فسرده و ملول دید روی بایشان کرده گفت:  
آتشی از جانب شرق شعله ور بر افروخته تا نزدیک مغرب را خواهد سوخت ، و  
سلطان محمد را نفرین کرد .

مبادی سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه بفتوحات درخشان و شکوه‌وشوکت  
امتیاز یافت . در قلمرو او ( ایران ، گرجستان ، ارمنستان ، ترکستان ، زابلستان ،  
بخشی از هندوستان ) امنیت و رفاهیت بدرجه قصوی رسید .

در سال ۶۱۵ هجری قمری ، احمد خجندی با دو بازرگان دیگر کالای بسیاری  
باردوی چنگیز خان بردند ، پادشاه مغولستان (۱) اضعاف آنچه آرزو داشتند بها  
داد ، وعده‌یی را برای خرید امتعه از بلاد ماورالنهر همراهشان فرستاد .

چون فرستادگان چنگیز بشهر « اترار » رسیدند ، غایر خان والی آن ولایت  
که با ترگان خاتون خویشی داشت بطمع زر و سیمی که داشتند ایشان را کشت ،  
سلطان هم نا ایدیشیده بکشتن رسول چنگیز خان فرمان داد ! سیل بنیانکن مغول  
بسوی ماوراءالنهر و خوارزم سرازیر شد ، و چنانکه شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ

(۱) قبائل صحرا کرد مغول در نواحی شرقی و مرکزی قاره پهناور آسیا مسکن  
داشتند . تموجین از خانزادگان مغول این قبائل سلحشور جنگی را زیر فرمان آورده ،  
خود را چنگیزخان ( خان خانان ) نامید ، و سپاهی گرد کرد که پیش از وی بدان شماره  
فراهم نشده بود . دسته های بیست هزار و پنجاه هزار تا دویست هزاری بهسوروان  
می ساخت .

فریدالدین عطار باصحاب خود گفته بودند حالها بگشت و تاج و تخت سلطان محمد تکش بر باد رفت .

سلطان که آن تباهی را بدست خود برای خویش آخیزید ، يك روز با چند فوج از سپاه چنگیز خان کارزار کرد ، هر اس عجیبی بر او مستولی شد ، روحیه خود را باخت ، از ماوراء النهر بخراسان آمد ، مغولان بدنالش بخراسان تاختند ، از خراسان متوجه بلاد عراق شد ؛ مغولان هم بعراق آمدند .

سلطان محمد میگفت: ندانم این آتش از کجا در ملک من افتاد؟! پیر صاحب‌دلی شنید و گفت : از سوز دل درویشان (۱).

سلطان واژگون بخت ملکه ترکان خاتون و بانوان حرم جلالت را باخزائن و نقائس خود بدژ ایلال فرستاد ، مغولانی که در تعقیب وی بمازندران رسیدند آن دژ را در میان گرفتند (۶۱۶) . چون باران بستیز برخاست ، آب نماند ، و سپاه مور عدد چنگیز مانند تار برمدار دژ هفت تو نشسته صف بصف رسانیده و راهورخنه هارا بسته بودند ، بانوان از تشنگی به نشیب آمدند و تن باسارت در دادند .

بیکسان نگرود سپهر بلند گهی شاد دارد گهی مستمند

سر انجام سلطان محمد خوارزمشاه با بسکون که جزیره خردیست در جنوب شرقی دریای خزر گریخت ، و در آنجا از شنیدن سرگذشتهای درد انگیز بانوان

(۱) چون سلطان محمد خوارزمشاه میخواست که بساط امامت و سلطنت عباسیان را در نوردد و سید علاءالملک والدین ترمذی را در بغداد بر دست خلافت نشاند . خلیفه الناصر لدین الله ابوالعباس احمد برای حفظ جان و مقام خود کس فرستاد و چنگیز خان را بکشودن ماوراءالنهر و خراسان تحریض کرد .

سلطان پیش از هجوم مغول بالشکری بی شمار رهسپار کشور عراق شد ، در کربوه اسدآباد از برف راه نیافت ، اسب و استر و شتر و مردم بسیار از سرما مردند ، ناچار بخوارزم بازگشت .

حرم بسال ۶۱۷ جان سپرد و بی کفن بخاک سپردندش !

چون لشکر قیامت اثر چنگیز نزدیک خوارزم رسیدند ، شیخ نجم الدین کبری اصحاب خود را که بیش از شصت تن بودند رخصت داد که از آن استان بیرون روند ، ایشان گفتند : چه شود که حضرت شیخ الشیوخ دعا کند تا این بلاء از اهل اسلام مندفع شود ؟ شیخ گفت : قضائی است مبرم دعا علاج نمیکند : پس ، مناسب آنست که حضرت شیخ هم با ما سفر کند . پاسخ داد : هفتاد سال در روزگار خوشی و آسایش با خوارزم میان مصاحب بوده ام . ، هنگام حلول بلاء و محبت ایشان را ترك کردن خلاف مروءة است ، و مرا اذن خروج نیست .

روزی که مغولان بدارالملک خوارزم در آمدند ، شیخ نجم الدین خرقة خود را پوشید و جیب و بغل پر از سنگ کرده ، نیزه خطی بدست گرفت و روی بچنگ آورد ، بدیشان سنگ می انداخت ، مغولان او را تیر باران کردند ، تیری بسینه شیخ رسید تا پر فرونشست ، شیخ کا کل مغولی را گرفت و روحش از قفس تن پرواز کرد ، کا کل را چون نتوانستند از چنگ شیخ بیرون بیاورند بریدند .

تذکره نویسان در تاریخ گذشته شدن شیخ فرید الدین عطار خلاف کرده اند ، بعض تذکره نویسان روایت ابن القوطی را که در کتاب معجم الالقباب نبشته است «استشهد علی یدالتتار (۱) به نیشابور سنه ۶۱۷ » معتبر دانسته اند . -

کشته شدنش مشکوک است .

(۱) مغول را تازیان تتار می نامند .

کردم ز شکوه منع دل زار خویش را  
انداختم بروز جزا کار خویش را  
جرم من است پیش تو ، گر قدر من کم است  
خود کرده ام پسند خریدار خویش را  
(نظری نسابوری)